

تحلیل مبنای سمانتیکی ابن تیمیه در مفهوم سلف با توجه به صفات خبریه

مهدی فرمانیان کاشانی^۱، محمد معینی فر^{۲*}

۱. استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب قم

۲. دانشجوی دکتری دانشگاه ادیان و مذاهب قم

(تاریخ دریافت: ۹۳/۶/۱۱؛ تاریخ پذیرش: ۹۳/۸/۲۸)

چکیده

ابن تیمیه برای بیان مطالب جدید و فتوای بحث‌برانگیز خود، مجبور بود مفهوم برخی از الفاظ را تغییر دهد و معانی آنها را چنان تعریف کند که از دل این مفاهیم، فتوای دلخواهش را بر اساس اجتهاد خویش صادر کند. مهم‌ترین لفظی که مفهوم آن توسط ابن تیمیه تغییر یافت، عبارت است از: تزییق مفهوم سلف، که طبق مبنای او، سلف فقط شامل افرادی است که نزدیک به قرن پیامبر بودند. طبق این نظریه، فقها، علما و دانشمندان خلف پس از سلف، از دایره فهم متون دینی و کتاب مقدس، خارج می‌شوند و باید طبق فهم سلف، فهم خویش را تصحیح کنند؛ چرا که سلف دارای فهم برترند. در این پژوهش با استناداتی که در ادامه ارائه خواهد شد، اساس مبنایی ابن تیمیه در مفهوم مذکور را به سنجۀ تحلیل می‌کشانیم و نشان می‌دهیم که فهم علمای اسلام از این لفظ در طول تاریخ اسلام، دقیق‌تر از فهم ابن تیمیه بوده و برداشتی که او از این لفظ داشته، ناصواب و بلکه تصرف نادرستی در معناست.

واژگان کلیدی

انتقاد، صفات خبریه، مبنای ابن تیمیه، مفهوم سلف.

طرح مسئله

ورود فرهنگ مدرنیته به جهان اسلام و فروپاشی امپراتوری عثمانی، بازتاب بسیاری در جامعه اسلامی داشت. مسئله خلافت از اساسی ترین مسائل پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی بود که ذهن اهل سنت را به خود مشغول کرد و صدها کتاب در این زمینه از سوی متفکران جهان اسلام تحریر شد. خلافت اسلامی از دست رفته و جهان اسلام گرفتار فرهنگ غرب شده بود و هیچ بارقه امیددی دیده نمی شد.

در این زمان سه جریان فکری در جهان اسلام شکل گرفت.^۱ عده ای که دغدغه دین داشتند، راه حل اصلی برون رفت جهان اسلام از مشکلات را، بازگشت به سلف دانستند و خود را سلفی نامیدند. بازگشت به سلف اولین بار در مصر طنین انداز شد و سید جمال الدین اسدآبادی، محمد عبده، عبدالرحمن کواکبی و محب الدین خطیب، اولین افرادی بودند که شعار بازگشت به سلف را مطرح کردند. اما ابن شعار، با سوءاستفاده برخی موجب شد که عده ای خود را سلفی نامیدند و افکار ابن تیمیه را به عنوان افکار سلف، ترویج کردند.

این گروه ها برای احیای خلافت اسلامی یا تأسیس حکومت اسلامی به فتوهای ابن تیمیه، تمسک و تکفیر را در جهان اسلام نهادینه کردند.

اما منظور از سلف و سلفی چیست و از کدامین گزاره ذهنی نشان دارد؟ در جواب باید گفت افکار ابن تیمیه برای یافتن جواب بسیار مناسب است. زیرا او اولین کسی است که واژه سلف را به صورت رسمی به ادبیات علمی وارد می کند، ولی با تغییر بار معنایی آن و به تعبیر دیگر با تضییق مفهوم سلف، برداشت دلخواه خویش را به افکار جهان تحمیل می کند.

۱. سه جریان مطرح عبارتند از: اصولگرایان (بنیادگرایان یا سلفیان)، اصلاح طلبان (جمع بین سنت و تجدد) و روشنفکران (پذیرنده بیشتر مبانی غرب و تفسیر دین بر اساس فرهنگ مدرنیته).

تضییق در تعریف سلف و تأسیس مکتب سلفیه

علمای دین در مورد آیات و روایاتی که درباره صفات خداوند است، چه نظری دارند؟ درباره آیه استوای خداوند بر عرش، دست و صورت داشتن خداوند، واقع شدن قلب انسان‌ها میان دو انگشت خداوند و امثال این آیات و روایات؛ آیا علما این آیات را تأویل کرده‌اند یا فقط به ظاهر آن بسنده می‌کردند و از تأویل گریزان بودند؟^۱

ابن تیمیه ۳۷ ساله بود که در سال ۶۹۸ قمری و در پاسخ به سؤالات فوق که از وی پرسیده شده بود، اولین کتاب جنجالی خود با نام *الفتویٰ الحمویة الکبریٰ* را نگاشت.

او همچون علمای حنابله و اصحاب حدیث پیش از خود، در جواب این پرسش‌ها نوشت: «محال است خداوند پیامبرش را برای هدایت بفرستد اما سخن روشنی درباره صفات بیان نکند تا احتیاج به تأویل دیگران داشته باشد. محال است که بهترین قرن (قرن اول) معنای این صفات را نفهمیده باشند و خلف از صحابه بهتر فهمیده باشند. برخی افراد که قدر سلف را نمی‌دانند، می‌گویند طریق سلف اسلم، اما طریق خلف، اعلم و احکم است. اینان بدعتگذارانی هستند که روش خلف را بر روش سلف ترجیح می‌دهند و گمان می‌کنند طریقه سلف بدون تفقه و مجرد ایمان به الفاظ قرآن و حدیث است. گمان می‌کنند طریقه سلف ایمان به لفظ و تفویض معناست. چگونه می‌توان پذیرفت که خیر القرون امت در باب علم به خدا و صفاتش، قرآن را نفهمیده باشند، اما فلاسفه، اتباع هند، یونان و مجوس، قرآن را بهتر فهمیده باشند» (ابن تیمیه، ۱۴۲۶: ۳۱-۳۲).^۲

در جواب ابن تیمیه کافی است به سخن قرضاوی (که خود، با ابن تیمیه در عقاید سلفی و نیز درباره عدم فهم آیات صفات خبری از سوی سلف اشتراکات فراوانی دارد) اشاره

۱. «ما قول الساده العلماء ائمه الدین فی آیات الصفات کقوله الرحمن علی العرش استوی ... و احادیث الصفات کقوله ان قلوب بنی آدم بین اصبعین من اصابع الرحمن و قوله یضع الجبار قدمه فی النار ... و ما قالت العلماء فیه؟»

۲. نیز ر. ک. عثمان بن علی حسن، منهج الاستدلال علی مسائل الاعتقاد عند اهل السنه و الجماعه، ج ۲: ۵۱۱.

کنیم. وی می‌نویسد: «جوهر اختلاف سلفیون با دیگران در این است که سلفیون تأویل آیات صفات خبری موهم تشبیه را نمی‌پذیرند. اهل اثر یا دعوات سلف می‌گفتند: ما این صفات را برای خدا ثابت می‌دانیم، آن‌طور که خدا در قرآن فرموده است: بلا تکلیف و لاتمثیل و لاتأویل و لاتعطیل و برخی از سلف می‌گفتند: ما معنای آیات صفات خبری را به خدا تفویض می‌کنیم و درباره معنای آن چیزی نمی‌گوییم؛ اما برخی از سلفیون (مثل ابن تیمیه) منکر نسبت تفویض به سلفند، با اینکه نسبت تفویض از سوی بسیاری از سلف رسیده است» (قرضاوی، ۲۰۰۸: ۲۰۲).

قرضاوی تلویحاً بیان می‌کند که ابن تیمیه و پیروانش (وهابیت) اصرار دارند که بگویند سلف، معنای آیات صفات خبری را می‌دانند، در حالی که نصوص فراوانی از سلف رسیده که خودشان تصریح کرده‌اند، ما معنای این صفات را نمی‌دانیم. به عبارت دیگر این کار ابن تیمیه، همان اجتهاد در مقابل نص است. دلیل دیدگاه ابن تیمیه هم این بود که اگر ثابت شد بسیاری از سلف، معنای صفات خبری را نمی‌دانستند، پس دیگر فهمی نداشته‌اند که برتر از خلف باشد. شاید برای جواب به ابن تیمیه و وهابیت، کلام معروف مالک یکی از ائمه چهارگانه اهل سنت کافی باشد که وقتی از او سؤال شد، معنای استوای خدا بر عرش چیست؟ در جواب گفت: «الاستواء معلوم و الکيفية مجهولة و السؤال عنه بدعة و الايمان به واجب» (غزالی، ۱۴۰۹: ۳۶).^۱

مالک تصریح دارد که معنای «استواء» برای ما مجهول است و در این زمینه فهم صحیحی از آیه نداریم، ولی چون خدا در قرآن فرموده است، آن را می‌پذیریم و نباید مسلمانان درباره مفهوم آن سؤال کنند و باید تعبداً آن را بپذیرند.

ابن تیمیه معتقد است که خدا فوق عرش و در آسمان است و تواتر لفظی و معنوی بر آن دلالت می‌کند و بیان می‌دارد ابن خزیمه در کتاب توحید خود این روایات را آورده و

۱. نیز ر. ک. احمدی، عبدالله بن سلمان، المسائل و الرسائل المرویه عن الامام احمد بن حنبل فی العقیده: ۲۷۹؛ دارمی ابوسعید، الرد علی الجهمیه: ۶۶؛ بغدادی، عبدالقاهر، اصول الايمان (اصول الدین): ۹۲.

گفته است حدود دویست قول از سلف در تأیید این حرف (خدا بر عرش نشسته است) وجود دارد (ابن تیمیه، ۱۴۲۶: ۳۵-۳۷). به اعتقاد ابن تیمیه اکثر دلایل متکلمان، شبهاتی است که از مشرکان، صابئیان و فلاسفه گرفته شده است و اسمش را دلیل گذاشته‌اند. او می‌گوید صابئیان می‌گفتند: لیس لله الا الصفات السلب و جهم بن صفوان الهیات سلبی را از فلاسفه هند گرفته و در میان مسلمانان پخش کرده است. پس سلف این تفکر را با نام جهمیه می‌شناسد.^۱

اگر در کلمات ابن تیمیه دقت شود، به این نکته می‌رسیم که وی بیشتر از اینکه دلیل قانع‌کننده‌ای برای مخاطب بیاورد، فقط ادعا می‌کند و به دیگران تهمت می‌زند و مخالف را با تخریب کردن از میدان مبارزه خارج می‌کند. او به هیچ سؤالی، پاسخ قانع‌کننده نمی‌دهد. درباره جمله «خدا بر عرش نشسته است»، سؤالات فراوانی وجود دارد که اگر خدا فوق عرش است، پس آیه «أَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» (بقره: ۱۱۵) را باید چگونه تفسیر کرد و آیه «هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن» (حدید: ۳) را باید چگونه فهم کرد؟ اگر فهم سلف برتر است، کدام یک از سلف این آیات را تفسیر کرده‌اند؟ و اگر خدا فوق عرش است، آیا محتاج آن است یا خیر؟ اینکه خدا فوق عرش و در آسمان است، یعنی چه؟ آیا عرش همان آسمان است؟ رابطه عرش با خدا چگونه است؟ و ده‌ها سؤال دیگر که هیچ تفسیری از سلف، در جواب این سؤالات نرسیده است و اگر از سلف هم سؤال می‌شد، آنان سؤال در این زمینه را بدعت می‌دانستند و تنها جوابی که می‌دادند این بود که چون در قرآن آمده

۱. او می‌افزاید بشر مریسی، ابوعلی جبائی، قاضی عبدالجبار معتزلی، ابوالحسنین بصری، غزالی و ابن‌فورک در کتاب التأویلات و فخر رازی در کتاب اساس التقدیس (برای نمونه صفحات ۲۳، ۱۳۵ و ۱۰۶ و ...) همان حرف‌ها را تکرار کرده‌اند که عیناً همان تأویلات بشر مریسی است و کتاب نقض ابی سعید عثمان بن سعید دارمی علی المریسی الجهمی العنید (برای نمونه: در مورد استوی علی العرش ج ۱: ۴۵۰؛ در مورد السماوات مطویات بیمینه: ۲۶۸ و ...) تمام این تأویلات را آورده و جواب داده است که با خواندن کتاب عثمان بن سعید دیدگاه سلف برای شما آشکار می‌شود. (ابن تیمیه فتوی الحمویه: ۴۳).

است، تعبداً می‌پذیریم و از کیفیت آن خبر نداریم؛ آنگاه جهل سلف، فهم برتر می‌شود؛ فهم برتری که همه هم باید به آن تمسک کنند و غیر آن را نپذیرند و اگر متکلمان و فیلسوفان هم در پی فهم صحیح صفات خبری برآمدند، از مشرکان گرفته‌اند و برای تخریب دین تلاش می‌کنند.^۱

از دیدگاه ایشان مذهب سلف بین تعطیل و تمثیل است، یعنی آنچه خدا خود را به آن توصیف کرده است، نفی نمی‌شود (نفی تعطیل) و صفات خدا به صفات خلقتش هم تشبیه نمی‌شود (نفی تمثیل). به نظر ایشان سلف قائلند به اینکه خدا دست دارد، اما دستش شبیه خلق نیست؛ پس کیفیت آن چگونه است؟ این تیمیه جواب می‌دهد: سلف معتقد به دست هست، اما از کیفیت آن آگاه نیست. این است مذهب سلف: علم به دارا بودن صفت و عدم علم به کیفیت صفت (ابن تیمیه، ۱۴۲۶: ۴۵-۴۶). حال سؤال اینجاست که آیا پذیرش تعبدی دست داشتن خداوند را واقعاً می‌توان فهم نامید؟ چه رسد به اینکه آن پذیرش تعبدی را، فهم برتر بنامیم.

اسم دقیق این روش، همان تفویض است. به این معنا که مطلبی را تعبداً قبول دارد، اما معنای آن را نمی‌داند. این دقیقاً معنای کلام سلف است و عجیب اینکه ابن تیمیه تصریح دارد که سلف، به کیفیت صفت جهل دارد و در عین حال اسم این جهل را، فهم برتر می‌گذارد.

۱. بنابر نظر ابن تیمیه می‌توان کلام سلف را در آثار ذیل به دست آورد: السنن لالکائی، الابانه ابن بطه، السنه ابوذر هروی، الاصول ابی عمرو طلحنکی، کلام ابی عمر بن عبدالبر، الاسماء و الصفات بیهقی، السنه طبرانی، السنه ابن منده، السنه ابوبکر خلال، التوحید ابن خزیمه: ۱۱ در مورد وجه خدا و ۱۹ در مورد صورت خدا و ...، الرد علی الجهمیه بخاری، السنه عبدالله بن احمد بن حنبل، السنه ابی بکر بن الاثرم، السنه احمد بن حنبل و امثال آن (الفتویٰ الحمویه الکبری: ۴۳-۴۴). در این آثار به جز ذکر احادیث پی در پی و چند کلام مختصر در توضیح آیات و روایات صفات خبری، چیزی یافت نمی‌شود. آیا ذکر عین احادیث نشانه فهم برتر این بزرگان است یا نشانه تفویض معانی به خداوند؛ حتی از کلمات مختصر وارده در این آثار نیز، بیشتر تفویض معانی به دست می‌آید. حال چگونه بپذیریم که این فهم، فهم برتر است و باید همگی به آن ملتزم شوند؟

ابن تیمیه برای اولین بار در کتاب *الفتاویٰ الحمویة الکبریٰ* از مکتب سلفیه یاد می‌کند و می‌نویسد: «واعلم انه لیس فی العقل الصریح و لا فی شیء من النقل الصحیح ما یوجب مخالفة الطريق السلفية اصلا» (همان: ۴۶). با مراجعه به تمام کتب ملل و نحل موجود به یقین می‌توان گفت که مؤسس مکتب سلفیه، ابن تیمیه است. زیرا در هیچ یک از کتاب‌های ملل و نحل^۱ نامی از مکتب یا فرقه‌ای به نام سلفیه تا سده هشتم وجود ندارد، و این ابن تیمیه است که با تأکید بر افکار نص‌گرایانه اصحاب حدیث و اجتهادهای جدید، نام نویی بر آن نهاد و مکتبی به نام سلفیه در تاریخ ظهور یافت.

شاید بتوان گفت کسی مثل ابن تیمیه از لفظ سلف در آثارش استفاده نکرده و در اولین کتابی که در این زمینه می‌نویسد، ۴۳ بار از لفظ سلف استفاده کرده و راه خود را "طریقه سلفیه" می‌نامد و چنین است که لفظ سلفیه در جهان اسلام جای خود را در کتاب‌ها باز می‌کند و در قرن حاضر بر اساس بینش ابن تیمیه، مکتب سلفیه احیا می‌شود.

وی با تقسیم اهل علم به سه دسته، معتقد است فلاسفه اهل خیال پردازی هستند، متکلمان اهل تأویلند و بسیاری از اهل سنت و اتباع سلف اهل تجهیل محسوب می‌شوند. یعنی این افراد خود را به جهالت زده‌اند و قائلند که هیچ کس آیات صفات را نفهمیده و فقط خدا از معنای آن خبر دارد و قائلند که اکثر سلف در آیه «لا یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم» (آل عمران: ۷) بر «الا الله» وقف کرده‌اند. به تصریح همین عبارات، ابن تیمیه بسیاری از اندیشمندان اهل سنت را جاهل می‌نامد. زیرا اهل سنت هنگامی که به آثار سلف مراجعه می‌کنند، از کلمات سلف، تفویض را می‌فهمند، اما چون این با مبنای ابن تیمیه نمی‌سازد، آنان را به جهالت متهم می‌کند.

۱. برخی از مهم‌ترین کتب ملل و نحل که هیچ اسمی از مکتب سلف در آنها نیست، عبارتند از: اشعری، مقالات الاسلامیین؛ ابن حزم، الفصل؛ شهرستانی، الملل و النحل؛ بغدادی، الفرق بین الفرق؛ اسفراینی، التبصیر فی الدین؛ فخررازی، المحصل.

او از عقیده این افراد برآشفته می‌شود و می‌گوید اینها فرق تفسیر و تأویل را نفهمیده‌اند و گمان کرده‌اند تأویل در این آیه همان تأویل در معنای اصطلاحی متأخران است که این اشتباه بوده و سبب بدفهمی آیه شده است. عجیب اینکه ابن تیمیه به این افراد نسبت جهل می‌دهد، اما خود وی بعد از معنا کردن تأویل^۱ می‌نویسد: تأویل به معنای سوم همان کیف مجهول است که سلف گفته‌اند و مالک بن انس در جمله معروف خود به آن اشاره کرده است که «الاستواء معلوم و الکيف مجهول». حال سؤال اینجاست که اگر سلف کیفیت را نمی‌دانند و قائلند تأویل همان کیف مجهول است، پس سلف چه چیزی را می‌دانند؟ عالمان قبل از وی هم (که به قول او اهل تجهیل هستند) همین را می‌گفتند، پس چطور شد که آنان جاهلند و او عالم؟ (همان: ۵۱-۵۲).

وی در ادامه می‌نویسد: «پس رسول خدا و سلف، جهل به اصل صفات خبری ندارند و فقط سلف، همچون رسول خدا، علم به کیفیت را نفی می‌کنند، ولی حقیقت صفت را نفی نمی‌کنند» (همان: ۵۵). از نکات تأمل برانگیز اینکه، ابن تیمیه فهم رسول خدا را پایین می‌آورد و به اندازه فهم سلف قرار می‌دهد و با قرار دادن رسول خدا در کنار سلف، چنین به خواننده القا می‌کند که اگر به سلف نسبت جهل دهید، باید به پیامبر هم این نسبت را بدهید.

از مجموع سخنان ابن تیمیه در "الفتوی الحمویة"^۲ می‌توان چنین برداشت کرد که «سلف معتقد است رسول خدا به آنان آموخته که حقیقتاً معتقد باشند خدا دو دست دارد (و یکی کافی نیست)، دو پا دارد، وجه و صورت دارد، نفس دارد، دو گوش دارد، دو چشم دارد (اما هیچ وقت نمی‌خوابد)، خوشحال و ناراحت می‌شود، غضب می‌کند، می‌خندد (قهقهه می‌زند)، راه می‌رود، حرف می‌زند و حرف زدنش هم همراه با صوت و لحن و حروف

۱. او سه معنا را اشاره می‌کند: الف) اصطلاح متأخران که به معنای مرجوح است؛ ب) به معنای تفسیر و ج) به معنای حقیقتی که کلام به آن اشاره دارد.

است؛ قلب انسان میان دو انگشت خدا قرار دارد؛ در قیامت اشتهای جهنم زیاد است و خداوند برای اینکه جهنم سیر شود، پایش را در جهنم می‌گذارد و به جهنم می‌گوید آیا سیر شدی که جهنم جواب مثبت می‌دهد.

خداوند در قیامت با چشم سر، به صورت یک انسان دیده می‌شود؛ خداوند بالای هفت آسمان بر عرش نشسته است و احاطه خدا بر آسمان و زمین (نه احاطه ذاتی) بلکه توسط علمش (احاطه علمی) است. کرسی خدا روزهای جمعه آورده می‌شود و خدا بر آن جلوس می‌فرماید و پیامبران حول آن می‌نشینند و این همان کرسی است که در روز قیامت برای حسابرسی آورده می‌شود. عرش خدا بر روی آب قرار دارد و خداوند خودش هر شب در ثلث آخر شب و شب‌های جمعه از همان اول شب، به آسمان اول می‌آید و می‌فرماید آیا استغفارکننده‌ای هست تا او را بیمارزم و از گناهانش درگذرم».

به‌زعم ابن تیمیه، «خداوند تمام صفات بشری را دارد، اما رسول خدا هم نمی‌داند کیفیت آن چگونه است و فقط خدا از کیفیت صفات خود خبر دارد». این سیمای خدای پیامبر و سلف در نزد ابن تیمیه است. مع‌الاسف مصادره کردن پیامبر برای خود، چه رویکرد نازیبایی است که برخی مسلمانان انجام می‌دهند. دیگر آنکه این همان تشبیه و تجسیم است، اما نباید اسمش را آورد و اگر کسی بگوید که این همان تجسیم خواهد بود، از نظر ابن تیمیه کافر شده است. جالب‌تر آنکه اگر کسی هم خدای این‌چنینی را قبول نداشت، نه تنها کافر است، بی‌تردید خونس هم هدر است. زیرا بنا به نقل ابن تیمیه، ابن خزیمه گفته است: «هر کس خدا را بالای عرش ندانست، توبه‌اش دهید، اگر نپذیرفت گردنش را بزیند و جسدش را در مزبله بیندازید. عبدالرحمن بن مهدی هم گفته است اصحاب جهنم را توبه دهید، اگر توبه نکردند آنان را بکشید» (همان: ۶۳).

بنابراین بر اساس تفکر ابن تیمیه، سلف تمام صفات خبری موجود در قرآن و احادیث را که در بالا ذکر شد، بر ظاهرش حمل کرده‌اند و از تشبیه آنها به مخلوقان نیز دوری جسته‌اند و معتقدند تمام صفات خبری حقیقتی لایق به جلال خداوند دارد، اما سلف مثل

پیامبر از حقیقت آن صفت بی اطلاع است. عجیب است که همواره ابن تیمیه شأن پیامبر را پایین آورده و فهم رسول خدا را با فهم صحابه یکی می‌کند. پس خداوند واقعاً دست و پا و چشم و گوش و امثال آن را داراست، اما جسم نیست. چیزی غیر از جسم هم در جهان وجود ندارد، اما باز هم خدا جسم نیست. کیفیت خاصی دارد اما بر ما مجهول است؛ (همان: ۱۰۸-۱۰۹) و مخالفان این تفکر هم جاهلند، ولی کسانی که از کیفیت صفات خبری هیچ چیز نمی‌دانند عالم هستند و علمشان هم به اندازه علم پیامبر و فهم ایشان هم برترین فهم است. به نظر می‌رسد این دیدگاه بیشتر از آنکه دفاعی از سلف باشد، اهانتی به پیامبر است که به معراج رفته و به مقام قاب قوسین رسیده است، اما بیشتر از اصحابش چیزی نمی‌داند.

ابن تیمیه برای اثبات دیدگاه خود که معتقد است فهم سلف از فهم خلف برتر است، به روایتی منقول از رسول خدا (که در صحاح سته اهل سنت آمده است) تمسک کرده و قائل به برتر بودن فهم سلف شده است. «خیر امتی^۱ قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یجی قوم تسبق شهادة ائدهم یمینه و یمینه شهادته» (بخاری، ۱۴۲۷: ۶۴۰، ح ۳۶۵۰ و ۳۶۵۱) او بر اساس این حدیث اسم این قرون^۲ را، قرون فاضله گذاشته و خیریت در روایت را عام گرفته است و می‌گوید: سلف در هر فضیلتی اعم از علم، عمل، ایمان، عقل، دین، بیان و عبادت افضل از خلف هستند. پس این خیریت شامل فهم هم می‌شود و در واقع خود پیامبر اکرم فرمودند: فهم قرن اول بهترین فهم است (ابن تیمیه، ۱۴۰۱، ج ۴: ۱۵۷-۱۵۸).

۱. در برخی نسخه‌ها به جای امتی، الناس آمده است بخاری، صحیح، ح ۳۶۵۰ و ۳۶۵۱، و در روایاتی دیگر نیز: خیر القرون القرن الذی بعثت فیهم، است.

۲. البته نباید فراموش کرد که در معنا و مفهوم قرن، نظرهای متفاوتی بیان شده است که برخلاف معنای عرفی و مشهور ۱۰۰ سال است. از آن جمله یکی از برداشت‌ها از قرن به معنای نسل است. در پاره‌ای از موارد به ۸۰ سال، ۴۰ و ۳۰ سال هم یک قرن گفته شده است. (پاکتچی، احمد، مکاتب فقه امامی ایران پس از شیخ طوسی تا پایگیری مکتب حله: ۱۳-۱۵/معینی فر، محمد، معرفی مکاتب فقه امامی ایران، مجله میثاق‌امین، ش ۱۸ و ۱۹: ۲۰۰).

وی معتقد است در زمان صحابه، تابعین و تابعین تابعین، اصح مذاهب در اصول و فروع در تمام شهرها، در شرق و غرب، مذهب اهل مدینه است^۱ (همان، ج ۲۰: ۲۹۴-۲۹۸ و ج ۲۴: ۳۲۹).

در پاسخ به سلفیان و کسانی که به این حدیث استناد می‌کنند، گفته می‌شود: بر فرض صحت حدیث^۲ با دو شبهه روبه‌رو هستیم:

الف) آیا مجموع افراد قرن پیامبر، بهترین افراد این امتند:

اگر مجموع مورد نظر باشد (مبتنی بر دو نقل از حدیث: خیر الناس یا خیر القرون)، پس باید همه مردم آن دوران حتی ابوجهل هم بهترین انسان‌ها باشد، که یقیناً این مقصود شما نیست. اگر مجموع افراد مورد نظر است، ولی فقط امت اسلام را شامل می‌شود (مطابق نقل دیگر حدیث: خیر امتی)، باز حدیث شامل تمام صحابه، حتی منافقان مدینه و خوارج هم می‌شود. پس بنا بر استدلال مذکور، فهم خوارج و منافقان مدینه هم بهترین فهم بوده است! بر فرض مثال اگر منافقان مدینه بنا بر فهمشان، با پیامبر خدا از راه کارشکنی وارد شوند، طبق مبنای مزبور، این فهمشان بهترین فهم است و خوارج صحابی که با امام علی علیه السلام جنگیدند، اشتباه نکرده‌اند. حال طبق این مبنا باید پرسیده شود، چرا باید خوارج از بدعتگذاران دانسته شوند؟

دیگر آنکه اگر مجموع مورد نظر است، خیلی از فرقه‌ها در قرون فاضله به وجود آمده‌اند. پیدایش خوارج، مرجئه و قدریه در قرن اول هجری، پیدایش جهمیه و معتزله در

۱. «مذهب اهل المدینه ... اصح المذاهب اهل المدائن الاسلامیه شرقاً و غرباً...» نیز «و هذه الاعصار الثلاثه هی اعصار القرون الثلاثه المفضله التي قال رسول الله فيهم خير القرون...» نیز مراجعه شود ابن تیمیه، شرح العقیده الاصفهانیة؛ عثمان بن علی حسن، منهج الاستدلال علی مسائل الاعتقاد عند اهل السنه و الجماعه، ج ۱ و ۲.

۲. شایان ذکر است که در منابع معتبر شیعه این حدیث نیامده و اگر آمده با نقدی همراه است. برای نمونه می‌توان به صفحه ۳۹۵ کتاب تقریب المعارف، نوشته ابوصلاح حلبی (م ۴۷۷ق) مراجعه کرد که از زوایای بسیاری این حدیث را بررسی و در نهایت به دلیل معارض داشتن، رد می‌کند.

اوائل قرن دوم، پیدایش زیدیه، اسماعیلیه و واقفیه در قرن دوم هجری، پیدایش مجسمه، مشبهه، حشویه، کرامیه، نجاریه و دیگران در قرن دوم و سوم، پیدایش اشاعره و ماتریدیه در آخر قرن سوم و اوائل قرن چهارم است که تمام این فرقه‌ها می‌توانند ادعا کنند مطابق این حدیث، فهم ما بهترین فهم است.

بر چه مبنایی می‌توان فهم عبدالله بن عمر، ابن شهاب زهری و مالک بن انس را مملو از خلوص دانست، ولی فهم ذوالخویصره، معبد جهنی، جهم بن صفوان و واصل بن عطاء را فهم مشوب به غیرحق دانست. دلیل این تفاوت چیست؟ مگر هر دو صحابی پیامبر نیستند؟ مگر این روایت هر دو را شامل نمی‌شود؟ پس چرا فهم یکی بهترین فهم و فهم دیگری بدترین فهم شده است؟

ب) آیا افراد به صورت انفرادی مد نظر هستند؟

حال اگر منظور حدیث، تک تک افراد باشد باید به سیره و صورت آنان نگاه کرد. چگونه می‌توان پذیرفت معاویه در جنگ با امیر مؤمنان علیه السلام اجتهاد کرد، اما کسانی که خلافت ابوبکر را نپذیرفتند، مرتد شدند؟ چرا «اجتهد و اخطا» برای این افراد به کار برده نمی‌شود؟ اشکال دیگر آن است که این روایت با بسیاری از احادیث منقول اهل سنت^۱ که مروی از حضرت ختمی مرتبت است در تضاد قرار دارد. در حدیثی از پیامبر نقل است^۲ که پیامبر اکرم، امت خود را به باران تشبیه کرده و اول و آخر آن را خیر دانسته است. پس اگر «خیر» در حدیث خیر القرون، مطلق است، لفظ «خیر» در این حدیث نیز باید مطلق باشد، پس می‌توان گفت پیامبر در این حدیث، فهم آخر امت را مثل فهم اول امت، برتر دانسته و

۱. این روایت در کتاب‌های معتبر شیعه نیست و اگر باشد با حواشی است. ولی چون این روایت و روایت قبلی از متون اهل سنت است، مورد استفاده و استناد قرار گرفته است.

۲. «مثل امتی المظر لایدري اوله خير ام آخره» (ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ج ۷: ۴۲۳۱). همچنین می‌توان به صفحه ۳۹۵ کتاب تقریب المعارف، نوشته ابوصلاح حلبی (م ۴۴۷ق) مراجعه کرد.

فهم متأخران را نیز برتر معرفی کرده است و در تعارض حدیثین باید به مرجحات دیگر مراجعه کرد.

لو كان الدين عند الثريا لتناوله رجال من الفرس

یکی از مرجحات مخالفان ابن تیمیه و وهابیت، حدیث معروف «علم اگر در ثریا باشد فردی از فارس آن را به دست می آورد» است. ابوهریره نقل می کند که رسول خدا ﷺ آیه آخر سوره محمد را خواندند، حضار عرض کردند: یا رسول الله کسانی که اگر ما اعراض نمودیم، خدا آنها را جایگزین ما کرده و آنان نیز مثل ما نخواهند بود (بلکه در علم و زهد و تقوی و ایمان و فداکاری و انفاق بهتر از ما هستند) چه کسانی هستند؟ حضرت دست بر زانوی سلمان فارسی زد و فرمود: این و طائفه اش هستند. سپس اضافه فرمودند: اگر دین خدا در ثریا باشد، حتماً مردانی از فارس به آن خواهند رسید.^۱

ابن خلدون در تأیید این حدیث می نویسد: «از شگفتی هایی که واقعیت دارد، این است که بیشتر علمای اسلام، خواه در علم شرعی و چه در دانش های عقلی به جز در مواردی نادر، غیر عربند ... چنانکه صاحب صناعت نحو، سیبویه و پس از او فارسی و دنبال آنان زجاج بود و همه آنها از لحاظ نژاد، ایرانی به شمار می رفتند. ... همه علمای علم کلام، همچنین بیشتر مفسران، ایرانی (پارسی) بودند و به جز پارسیان (ایرانیان) کسی به حفظ

۱. عن ابی هریره قال: تلی رسول الله ۹ هذه الآية: «و ان تتولوا يستبدل قوماً غیرکم ثم لایکونوا امثالکم» (محمد: ۳۸). فقالوا من هولاء یا رسول الله، الذین ان تولینا استبدل بنا قوماً غیرنا ثم لایکونوا امثالنا؟ فضرب رسول الله ۹ علی فخذ سلمان الفارسی ثم قال: هذا و قومه، لو كان الدین معلقاً بالثریا لنا له رجال من الفرس. سند این روایت به صورت کامل در ادامه خواهد آمد، اما نکته قابل تامل اینکه روایت مذکور با الفاظ مختلفی ذکر شده و سه لفظ علم، دین و ایمان را آورده است. نیز می توان مراجعه کرد به: قرطبی، الجامع الاحکام القرآن ج ۱۶: ۲۵۸؛ نعالبی، الكشف و البیان عن تفسیر القرآن ج ۹: ۳۹؛ فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۲۸: ۶۴؛ طبری، جامع البیان ج ۲۶: ۴۲؛ سیوطی، الدر المنثور، ج ۶: ۶۷؛ آلوسی، روح المعانی، ج ۱۳: ۲۳۶؛ ابن کثیر، تفسیر ابن کثیر، ج ۷: ۳۰۰؛ حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ح ۳۷۶۰: ۶۴.

تدوین علم قیام نکرد و از این رو مصداق گفتار پیامبر ﷺ پدید آمد که فرمود: «اگر دانش به گردن آسمان در آویزد، قومی از مردم فارس بدان نائل می آیند و آن را به دست می آورند» (ابن خلدون، ۱۳۸۲، ج ۲: ۱۱۴۸-۱۱۵۲). در تأیید و وجود اسناد این مطلب، با کمی اختلاف در الفاظ، اشاره به جدول زیر لازم می آید:

ردیف	حدیث	راوی	کتاب	شماره حدیث	صفحه جلد	مؤلف
۱	لو كان الدين عند الثريا لتناوله رجال من الفرس	ابوهريره	سير اعلام النبلاء	-	۳ ۳۴۲	الذهبي
۲	لو كان الدين بالثريا لذهب رجال من فارس او ابناء فارس حتى يتناولوه	=	مسند (اسحاق بن راهويه)	۴۶۳	۱۸۹ -	ابن راهويه، اسحاق
۳	لو كان العلم بالثريا لتناوله اناس من ابناء فارس	=	مسند (احمد بن حنبل)	۷۹۵۵	۳ ۱۵۴	ابن حنبل، احمد
۴	لو كان الدين عند الثريا لذهب به رجل من فارس - او قال - من ابناء فارس حتى يتناولوه	=	صحيح	۲۵۴۶	۱۰۹۰ -	مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري
۵	لو كان الايمان عند الثريا لئاله رجال من هولاء	=	=	۲۵۴۷	= -	=
۶	لو كان الايمان عند الثريا لئاله رجال من هولاء	=	شرح السنه	۳۹۹۸	۱۹۹ ۱۴	البغوي، حسين بن مسعود
۷	لو كان الايمان منوطا بالثريا لتناولوه رجال من فارس	=	سنن	۳۲۶۱	۹۷۳ -	الترمذي
۸	لو كان الايمان بالثريا لتناولوه رجال من هولاء	=	=	۳۹۳۳	۱۱۴۱ -	=
۹	لو كان الدين عند الثريا لتناولوه رجال من فارس	=	الاحسان في تقريب صحيح ابن حبان	۷۱۲۳	۱۹۰۵ -	ابن حبان الخرساني، ابي حاتم محمد
۱۰	لو كان الايمان معلقا بالثريا لتناولوه رجال من قوم هذا (سلمان)	=	=	۷۳۰۸	۱۹۵۶ -	=
۱۱	لو كان العلم بالثريا لتناولوه ناس من ابناء فارس	=	=	۷۳۰۹	= -	=
۱۲	لو ان الدين تعلق بالثريا لئالته رجال من اهل فارس	=	جامع البيان عن تاويل آيه القرآن (تفسير طبري)،	۳۱۴۴۵	۸۲ ۱۳	طبري، محمد بن جرير
۱۳	لو كان الدين عند الثريا لتناولوه رجال من الفرس	=	=	۳۱۴۴۶	= =	=
۱۴	لو كان الايمان منوطا بالثريا لتناولوه رجال من فارس	=	تفسير القرآن العظيم مسندا عن رسول الله و الصحابه و التابعين	۱۸۵۹۳	۳۲۹۹ ۱۰	ابن ابي حاتم، رازي

۱۵	لو كان العلم بالثريا لتناوله رجال من ابناء فارس (این روایت را با الایمان و الدین از ص ۱۱۴-۱۲۰، نیز آورده است)	=	ذکر اخبار اصفهان	-	۱۱۴- ۱۲۰	-	ابونعیم اصفهانی
۱۶	لو كان العلم معلقا بالثريا لتناوله ابناء فارس	=	الکامل فی ضعفاء الرجال	-	۳۹	۴	الجرجانی
۱۷	لو كان الدين معلقا بالثريا لمناله رجال من الفرس	=	المعجم الاوسط	۸۸۳۸	۲۹۹	۶	الطبرانی
۱۸	لو ان الدين معلق بالثريا لتناوله رجال من الفرس	=	تاریخ بغداد او مدینة السلام منذ تأسيسها حتى سنة ۴۶۳ق	۵۴۶۰	۳۱۳	۱۰	خطیب بغدادی
۱۹	لو كان العلم منوطا بالثريا لتناوله رجال من ابناء فارس	=	حلیة الاولیاء و طبیقة الاصفیاء	-	۶۴	۶	ابونعیم اصفهانی
۲۰	لو كان الایمان عند الثريا لناله رجال من هولاء	=	دلائل النبوة	-	۳۳۳	۶	بیهقی، ابوبکر
۲۱	و لو كان الدين عند الثريا لتناوله رجال من الفرس	=	تاریخ الاسلام و وفيات المشاهیر و الاعلام	-	۵۱۵	۳	الذهبی
۲۲	لو كان الدين بالثريا لناله رجال من ابناء فارس،	=	تاریخ مدینة دمشق	۱۰۷۳۷	۴۷	۵۱	ابن عساکر دمشقی
۲۳	لو كان العلم بالثريا لتناوله رجال من ابناء فارس،	=		۱۰۸۱۲	۱۴۰	=	=
۲۴	لو كان العلم معلقا بالثريا لتناوله قوم من ابناء	=		۵۰۴۵	۲۱۸	۲۳	=

حال با توجه به این حدیث و آن هم در این منابع معتبر، آیا می‌توان ادعا کرد که فهم سلف از فهم خلف برتر است؟ مشاهده شد که در روایت ثریا، هم علم، هم دین و هم ایمان آمده که نشان می‌دهد ایمان و دین و علم خلف از ایمان و علم و دین سلف برتر است. در اینجا است که باید گفت اگر روایت دلیل برتری است که این روایت در تمام زمینه‌ها خلف را برتر از سلف می‌داند و اگر معانی خود گویای برتری هستند، کلمات سلف دال بر تفویض معانی به خداست که از آن، فهم به دست نمی‌آید، بلکه جهل فهمیده می‌شود.

اما ابن تیمیة برای اثبات برتری فهم اصحاب اثر با استناد به روایت خیر القرون، به توضیح مفهوم سلف پرداخت و آن را به سه قرن اول محدود کرد؛ در حالی که قبل و بعد از

ابن تیمیه، کلمه سلف به همان معنای لغوی خود بود و به مفهوم علمای پیشین مورد اعتماد هر مذهب و مکتب اطلاق می‌شد و هیچ‌گاه از معنای لغوی خود خارج نمی‌شد. یعنی اگر عالمی در قرن ششم از لفظ سلف استفاده می‌کرد، استادانش و علمای قبل از خودش تا زمان پیامبر را فرامی‌گرفت.

ولی ابن تیمیه این زمان را محدود کرد و آن را «قرون فاضله» نامید و هر کس این تعریف را پذیرفت و فهم ظاهرگرا و تشبیهی (سلف سه قرن اول مورد اعتماد اصحاب حدیث) را فهم برتر از دیگران دانست، «سلفی» نام گرفت و مکتبش «سلفیه» نامیده شد و چون مؤسس مکتب سلفیه، ابن تیمیه بود، تمام بدعت‌های جدید ابن تیمیه به‌عنوان جزء لاینفک تفکر سلفیه پذیرفته شد. البته از قرن هشتم تا قرن دوازدهم قمری این مکتب پیروی نداشت،^۱ و شهرتی هم در میان مذاهب اسلامی نیافت، بلکه در هیچ‌یک از آثار کلامی، فقهی و فرقه‌نگاری به آن اشاره نمی‌شد. تا اینکه در قرن چهاردهم، این لفظ از شمال آفریقا به گوش رسید (جان ل. اسپوزیتو، ج ۳: ۸۱-۹۰، مدخل سلفیه). وهابیت نیز این کلمه را نام زیبایی برای افکار انحرافی خود دید و در تبلیغاتش بر این نام تأکید کرد و این چنین نام سلفیه دیگر بار، در تاریخ طنین‌انداز شد.

در انتهای این مبحث باید گفته شود که حتی با توضیح مفهوم سلف و نیز قلب معنایی کلمات و نیز تمسک به روایاتی که مورد پذیرش حداکثری نیست، فقط دست و پا زدنی بیهوده و فرافکنی افکار است که راه به جایی نمی‌برد، زیرا در مقابل، هم کمیّت و هم کیفیت روایات، نمایانگر این نکته است که فهم سلف نمی‌تواند بیشتر از خلف باشد. البته این به معنای نفی فهم سلف نیست، ولی قطعاً مدعای ابن تیمیه را اثبات نمی‌کند.

۱. هرچند مذاهبی همچون زیدیه و آن هم به دلیل مجاورت با کشور عربستان و کارهای تبلیغاتی آنها، به سلفیه گرایش‌هایی پیدا کرده‌اند، در مجموع و از نظر غالب بودن، بسیار ناچیز بوده است.

نتیجه‌گیری

با توجه به موضوع مهم سلف که در طول تاریخ نیز تطورات بسیار پر فراز و فرودی طی کرده است، عقل سلیم حکم می‌کند که معنای این مفهوم نه‌آنگونه که ابن تیمیه گفته است، بلکه معنایی مقابل غرض ابن تیمیه دارد و این تصرفات برای علمای اسلام زیننده نیست، زیرا قلب معانی الفاظ به نفع خود یا گروهی، از اخلاق علمی دور است. بلکه باید به فهم و تلاش علمای قبل از خود و دقایقی که آنها درک کرده‌اند احترام گذاشت و با دلیل و منطق سالم جامعه علمی و احترام به فهم علمای معاصر، از تحجر و ایستایی علم نیز جلوگیری کرد و این دقیقاً همان چیزی است که در تفکر ابن تیمیه مشاهده نمی‌شود.

در هر حال تضييق مفهوم سلف (برای داخل و خارج کردن عده‌ای در فهم برتر) که ابن تیمیه در تلاش‌های علمی خویش به آن قائل است، همان‌گونه که ملاحظه شد، نه در شرع محتملی برای اتکا دارد و نه بر طبق موازین عقلا مسندی برای جلوس پیدا می‌کند و همین امر بدعتی سیئه برای او محسوب می‌شود، زیرا اکنون برخی با اسم سلف و سلفی بودن به هر اقدامی بر علیه مذاهب دیگر دست می‌زنند و گاهی این امر به ریختن خون بی‌گناهان نیز منجر می‌شود.

منابع

١. قرآن كريم.
٢. ابن ابي حاتم، عبدالرحمن محمد بن ادريس الرازي (١٤٢٤)، تفسير القرآن العظيم مسندا عن رسول الله و الصحابه و التابعين، تحقيق اسعد محمد الطيب، الطبعة الثالثة، بيروت، المكتبة العصرية.
٣. ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم (١٤٠١)، مجموع فتوى ابن تيميه، جمع و ترتيب عبدالرحمن بن محمد بن قاسم و ابنه، الطبعة الثانية، رباط (مغرب)، مكتبة المعارف.
٤. _____ (١٤٢٥)، شرح العقيدة الاصفهانية، ضبطه محمد بن رياض الاحمد، الطبعة الاولى، بيروت، المكتبة العصرية.
٥. _____ (بي تا)، الفتوى الحمويه الكبرى، بي چا، بيروت، دارالكتب العلمية.
٦. _____ (١٤٢٦)، الفتوى الحمويه الكبرى، تحقيق محمد بن رياض الاحمد الاثرى، الطبعة الاولى، بيروت، عالم الكتب.
٧. ابن حبان الخرساني، ابي حاتم محمد (١٤٢٥)، الاحسان في تقريب صحيح ابن حبان، خرج احاديثه خليل بن مامون شيخا، الطبعة الاولى، بيروت، دارالمعرفة.
٨. ابن حجر عسقلاني، احمد بن علي (١٤٢٤)، فتح الباري شرح صحيح البخاري، تحقيق عبدالعزيز بن عبدالله بن باز و محمد فؤاد عبدالباقي، الطبعة الجديدة، بيروت، المكتبة العصرية.
٩. ابن حزم اندلسي م ٤٥٦ق (١٤١٦)، الفصل في الملل و الاهواء و النحل، تعليق احمد شمس الدين، الطبعة الاولى، بيروت، دارالكتب العلمية.
١٠. ابن خزيمة، محمد بن اسحاق (١٤١٢)، كتاب التوحيد و اثبات صفات الرب عز و جل، علق عليه محمد خليل هراس، بي چا، بيروت، دارالكتب العلمية.

۱۱. ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۸۲)، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، چاپ دهم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۲. ابن راهویه ۱۶۱-۲۳۸ق، اسحاق (۱۴۲۳)، مسند، تحقیق محمد مختار ضرار المفتی، الطبعة الاولى، بیروت، دارالکتب العربی.
۱۳. ابن عساکر ۴۹۹-۵۷۱ق، ابی القاسم علی بن الحسن الشافعی (۱۴۱۸)، تاریخ مدینة دمشق، تحقیق علی شیری، الطبعة الاولى، بیروت، دارالفکر (دوره ۸۰ جلدی).
۱۴. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو (۱۴۱۹)، تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، تحقیق محمد حسین شمس الدین، الطبعة الاولى، بیروت، دارالکتب العلمی منشورات محمد علی بیضون.
۱۵. ابونعیم اصفهانی ۳۳۶-۴۳۰ق، احمد بن عبدالله (۱۳۷۷ش)، ذکر اخبار اصفهان، ترجمه نورالله کسائی، چاپ اول، تهران، سروش انتشارات صدا و سیما.
۱۶. _____ (۱۴۰۷)، حلیة الاولیاء و طبقة الاصفیاء، الطبعة الخامسة، بیروت و القاهرة، دارالریان للتراث و دارالکتب العربی.
۱۷. ابوصلاح حلبی م ۴۴۷ق، تقی بن نجم (۱۴۰۴ق)، تقریب المعارف، محقق و مصحح تبریزیان (الحسون) فارس، چاپ اول، قم، نشر الهادی.
۱۸. ابی سعید عثمان بن سعید دارمی (۱۴۱۸)، نقض الامام ابی سعید عثمان بن سعید علی المریسی الجهمی العنید، تحقیق رشید بن حسن الالمعی و مقدمه عبدالعزیز بن عبدالله الراجحی، الطبعة الاولى، الرياض، مكتبة الرشد.
۱۹. احمد بن حنبل (۱۴۱۴)، المسند، علق علیه صدقی محمد جمیل العطار، الطبعة الثانية، بیروت، دارالفکر.
۲۰. احمدی، عبدالله بن سلمان (۱۴۱۶)، المسائل و الرسائل المروية عن الامام احمد بن حنبل فی العقيدة، الطبعة الثانية، الرياض، دار طيبة.
۲۱. اسفراینی م ۴۷۱ق، ابوالمظفر (۱۳۵۹ق)، التبصیر فی الدین، مقدمه محمد زاهد کوثری، الطبعة الاولى، قاهره، المكتبة الازهریة للتراث.
۲۲. اشعری م ۳۳۰ق، ابوالحسن اشعری (۱۴۰۰)، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، الطبعة الثالثة، آلمان و یسبادن، انتشارات فرانس شتاینر.

٢٣. آلوسی، سيد محمود (١٤١٥)، *روح المعاني في تفسير القرآن العظيم*، تحقيق على عبدالباري عطية، الطبعة الاولى، بيروت، دارالكتب العلمي.
٢٤. بخارى، محمد بن اسماعيل، *صحيح (الجامع الصحيح)*، ضبط شيخ محمد على القطب و شيخ هشام البخارى، بي چا، بيروت، المكتبة العصرية.
٢٥. بغدادى م ٤٢٩، عبدالقاهر (٢٠٠٣)، *اصول الايمان (اصول الدين)*، تحقيق ابراهيم محمد رمضان، بي چا، بيروت، دار و مكتبة الهلال.
٢٦. _____ (١٤٠٨)، *الفرق بين الفرق و بيان الفرقة الناجية منهم*، بي چا، بيروت، دارالجيل دارالآفاق.
٢٧. البغوى، حسين بن مسعود (١٤٠٣)، *شرح السنه*، تحقيق زهير الشاويش و شعيب الارناؤط، بيروت، المكتب الاسلامى.
٢٨. البيهقي، ابوبكر (١٤٠٥)، *دلائل النبوة*، تحقيق قلجى، الطبعة الاولى، بيروت، دارالكتب العلميه.
٢٩. پاكتنجى، احمد (١٣٨٥ش)، *مكاتب فقه امامى ايران پس از شيخ طوسى تا پاينجىرى مكتب حله*، چاپ اول، تهران، دانشگاه امام صادق عليه السلام.
٣٠. معينى فر، محمد (١٣٩٠ش)، *مقاله معرفى مكاتب فقه امامى ايران*، مجله ميثاق امين، ش ١٨ و ١٩، سال ششم، بهار و تابستان، قم.
٣١. الترمذى، محمد بن عيسى بن سوره (١٤٢٦)، *سنن*، راجعه محمد بربر، الطبعة الاولى، بيروت، المكتبة العصرية.
٣٢. ثعالبى نيشابورى، ابواسحاق احمد بن ابراهيم (١٤٢٢)، *الكشف و البيان عن تفسير القرآن*، الطبعة الاولى، بيروت، داراحياء التراث العربى.
٣٣. جان ل. اسپوزيتو (١٣٩١ش)، *دايرة المعارف جهان نوين اسلام*، ترجمه حسن طارمى و محمد دشتى و مهدى دشتى، چاپ اول، تهران، نشر كتاب مرجع و نشر كنگره.
٣٤. الجرجانى ٢٧٧-٣٦٥ق، ابى احمد عبدالله بن عدى (١٤٠٩)، *الكامل فى ضعفاء الرجال*، تحقيق يحي مختار غزاوى، الطبعة الثالثة (الطبعة الرابعة ١٤٢٤)، بيروت، دارالفكر.

۳۵. حاکم نیشابوری م ۴۵۰ق، حافظ ابو عبدالله محمد بن عبدالله (۱۴۲۲)، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق محمود مطرجی و بهامش الذهبی م ۷۴۸ق و المستدرک علی التلخیص ابن الملقن م ۷۶۸ق، الطبعة الأولى، بیروت، دارالفکر.
۳۶. خطیب بغدادی م ۴۶۳ق، ابی بکر احمد بن علی (۱۴۰۷)، تاریخ بغداد او مدینة السلام منذ تأسيسها حتى سنة ۶۳۳ق، بی چا (دوره ۱۹ جلدی)، بیروت، دارالکتب العلمی.
۳۷. دارمی م ۲۸۰ق، ابوسعید (۱۴۱۶)، الرد علی الجهمیة، تحقیق بدر بن عبدالله، الطبعة الثانية، کویت، دار ابن الاثیر.
۳۸. الذهبی م ۷۴۸ق، شمس الدین محمد (۱۴۱۷)، سیر اعلام النبلاء، تحقیق محب الدین ابی سعید عمر العمروی، بیروت، دارالفکر.
۳۹. _____ (۱۴۱۷)، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، الطبعة الثانية، بیروت، دارالکتب العربی.
۴۰. سیوطی، جلال الدین، (۱۴۰۴)، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، بی چا، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۴۱. شهرستانی م ۵۴۸ق، محمد بن عبدالکریم (۱۳۶۴ش)، الملل و النحل، تحقیق محمد بدران، الطبعة الثالثة، قم، انتشارات الشریف الرضی.
۴۲. الطبرانی م ۳۶۰ق، ابی القاسم سلیمان بن احمد (۱۴۲۰)، المعجم الاوسط، تحقیق محمد حسن محمد حسن اسماعیل الشافعی، الطبعة الأولى، عمان (اردن)، دارالفکر.
۴۳. طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۲)، جامع البیان فی تفسیر القرآن، الطبعة الأولى، بیروت، دارالمعرفة.
۴۴. _____ (۱۴۲۳)، جامع البیان عن تأویل آی القرآن (تفسیر طبری)، تصحیح مکتب التحقیق و الاعداد العملی فی دارالاعلام، الطبعة الأولى، اردن (عمان)، دارالاعلام.
۴۵. عثمان بن علی حسن (۱۴۱۵)، منهج الاستدلال علی مسائل الاعتقاد عند اهل السنة و الجماعة، الطبعة الخامسة، الرياض، مکتبة الرشد.
۴۶. غزالی، ابو حامد (۱۴۰۹)، الاقتصاد فی الاعتقاد، الطبعة الأولى، بیروت، دارالکتب العلمیة.

٤٧. فخرالدين رازى م ٦٠٦ ق، ابو عبدالله محمد بن عمر (١٤٢٠)، *مفاتيح الغيب*، الطبعة الثالثة، بيروت، داراحياء التراث العربى.
٤٨. _____ (١٤١١)، *المحصل*، تحقيق اتاى، الطبعة الاولى، عمان، دارالرازي.
٤٩. _____ (١٩٩٣)، *اساس التقديس فى علم الكلام*، مقدمه محمد العريبي، الطبعة الاولى، بيروت، دارالفكر اللبناني.
٥٠. قرضاوى، يوسف (٢٠٠٨)، *الصحوة الاسلاميه من المراهقة الى الرشد*، الطبعة الثالثة، مدينه نصر (مصر)، دارالشروق.
٥١. قرطبي، محمد بن احمد (١٣٦٤ش)، *الجامع لاحكام القرآن*، چاپ اول، تهران، انتشارات ناصر خسرو.
٥٢. مسلم بن الحجاج القشيري النيسابورى ٢٠٦-٢٦١ق، ابى الحسين (١٤٢٠)، *صحيح*، الطبعة الاولى، بيروت، داراحياء التراث العربى.